

اعسار در مورد ضرر و زیان و حقوق شاکی خصوصی

۱ - در مورد محکومیت متهم به پرداخت حقوق شاکی خصوصی دادخواست

میتوان داد ؟

۲ - سرجمع رسیدگی باین نوع دعاوی کدام دادگاه است؟

عطف به نظریه جناب آقای پورسرتیپ مستشار دادگاههای استان مندرج در صفحه

۱۵۹ مجله شماره ۸۸ کانون وکلای دادگستری .

۱ - با اشاره به ماده ۱ قانون آئین دادرسی مدنی ۲ - قانون افلاس ماقبل قانون

اعسار و فلسفه تعبیر آن در سال ۱۳۱۳ ۳ - قانون اعسار مصوب ۱۳۱۳ که فصل اول آن

به قانون آئین دادرسی مدنی و مواد ۶۹۳ الی ۷۰۹ نقل گردیده و از فصل دوم (اعسار نسبت

به دیون) تا آخر قانون باعتبار خود باقی مانده بند ۱۲ ماده ۷۸۹ قانون آئین دادرسی مدنی

۴ - ماده ۵۵ قانون تسریع محاکمات مصوب ۱۳۰۹ ۵ - ماده ۱ اضافه شده به قانون آئین

دادرسی کیفری

با اشاره به مواد ۷۳۷ الی ۷۴۹ قانون اصول محاکمات حقوقی ذیقعه ۱۳۲۹

مدتی است این مبحث پیش آمده بود که دادخواست اعسار نسبت به احکام صادره

به سود شاکی خصوصی به کدام دادگاه باید داده شود (دادگاه جنائی یا جنحه یا دادگاه

مدنی) گرچه با توجه به اصول وارکان تشکیلات و درجه بندی محاکم جواب مسئله معلوم

است ولی هنوز این مطلب حل نشده مشکل دیگری پیش آمده که آیا در مقابل محکوم به

احکام کیفری میتوان دادخواست اعسار داد یا خیر و از توجه به نظریه مندرجه در مجله ۸۸

کانون چنان برمی آید که مسئول دوم مبحث اولیه را خنثی نموده و اکثریت را عقیده بر آنست

که دادخواست اعسار در مقابل محکومیت های احکام کیفری بطور مطلق امکان پذیر نبوده

و مستند خود را ماده ۱ اضافی به قانون آئین دادرسی کیفری می دانند .

عقیده اینجانب بر آنست که نه فقط ماده مزبور مانع و حاجب اجرای قانون آذراه

۱۳۱۳ نبوده بلکه بالعکس بانحاط فلسفه قانون افلاس و جهت تعبیر آن . ماده سرقوم ناسخ

صریح یا ضمنی قانون اعسار و مقررات قانون آئین دادرسی مدنی و قدرت محاکم عمومی (محاکم

مدنی) نبوده حتی نباید فلسفه گردش سرمایه و فعالیت اجتماعی (کار) و غیر صحیح بودن

ایجاد وقفه و رکود نسبت به نیروی فعاله جامعه . و بمقتضای جلوگیری از خسارت و زیان

به خزانه دولت و توجه به فرمایش حضرت امیر . اقتضاء دارد . که دعوی اعسار حتی نسبت

به جریمه نقدی پذیرفته شود تا چه رسد به حقوق و ضرر و زیان شاکی خصوصی و اساهرگاه

بخواهد در اطراف فلسفه هر یک از مقررات ه گانه مندرج در مقدمه این نظریه توضیح از اطاله

کلام نسبت به جهات و مبانی حقوقی نظریه خود ذیلاً بطور اختصار توضیح داده ولی قبلاً باید به چند اصل عقلی اشاره نماید.

الف - از یکی سؤال کردند عاقل کیست - جواب داد هر کس خیر و شر را تشخیص دهد از حضرت این سؤال را تکرار نمودند - فرمودند عاقل کسی است بین دو ضرر - ضرر غیر مستمر را انتخاب و بین دو نفع آنکه بحال جامعه سودمند است برگزیند.

ب - با توجه به مقدمه فوق - حقوق اسلام برپایه این منطق استوار است و اصل دوم قانون مقدس اساسی و ماده ۳ قانون آئین دادرسی مدنی پیروی از سوازین مذهب جعفری اثنی عشری را امر فرموده است.

ج - به بینم در مورد جرائم چرا حقوق اسلام قائل دو حق برای زیان دیده گردید اول قصاص دوم قبول دیه و عفو و باز باید دید بچه جهت زیان دیده را به انتحاب قسم دوم ترغیب نموده برای اینکه نه فقط قسم اول هیچگونه زیان و نفعی برای جامعه ندارد. بالعکس قسم دوم بحال جامعه مفیدتر بوده و شاید بین مجرم و زیان دیده نیز بی فایده نباشد چه اولاً با انتخاب قصاص کدورتی بین خانواده مجرم و زیان دیده ایجاد میشود که شاید شعاع این کدورت و عوارض آن کمتر از جرم اولی نباشد ثانیاً - فرضاً که در اثر جرم اول زیان دیده از نعمت بینائی و شنوائی محروم شده و با اجرای قصاص نه فقط نعمت بینائی زیان دیده اعاده نمی شود مجرم نیز از بینائی محروم و عضو ناقص دیگری به جامعه اضافه می شود

د - با مسلمیت منطق فوق - زندانی نمودن یک نفر مجرم مفلس در مقابل ضرر و زیان و جریمه در قبال هر . . ریال یکروز نه فقط سودی جهت زیان دیده ندارد بلکه موجب زیان مادی و معنوی به جامعه است برای اینکه اولاً هر زندانی لااقل روزی . . ریال برای دولت هزینه دارد ثانیاً با زندانی شدن محکوم حقوقی از حجم فعالیت کار کم شده بدون اینکه از این زیان مادی و معنوی دیناری فایده جهت زیان دیده باشد بلکه بالعکس با آزادی او ممکن است در نتیجه کار و فعالیت متمکن گردیده و شاید مقداری از ادین خود را پرداخته و بالاخره با تحصیل رضایت زیان دیده برائت خود را بدست آورده و مجدداً بین آنها روابط حسنه شود - و با انتخاب جبران محکومیت از طریق زندان - نه فقط بعد از . . سال زندانی از اعتبار ساقط میشود دیگر با او نمیتوان مراجعه نمود ولی در صورت آزادی و قبول اعسار هر وقت دارائی پیدا کرد مشغول است

ه - بنا بر مقدمات فوق تردید نیست که استنباط از ماده ۱ اضافی به قانون آئین دادرسی کیفری بر اینکه دولت مکلف است محکوم هر کیفری را در مقابل حقوق شاکی خصوصی زندانی نموده و حداکثر نود هزار ریال طلب او را با نگهداری او در زندان جبران نموده و لااقل برای وصول نود هزار ریال حق یکفرد - نود هزار ریال از سرمایه اجتماع برای نگهداری او در زندان خرج کند - نه فقط با روح قانون همردیف نبوده و یا بالعکس با توضیحاتی که ذیلاً داده میشود نیز با متن و مصرحات سواد تعارض دارد. اشکال اساسی که بر این استنباط وارد است که بهیچوجه قابل اغماض نیست - چه

دولت ولی عام جامعه میباشد دارائی و سرمایه دولت مال همه مردم است. همانطوری

یک پدر برای اداره فرزندان خود قائل به تساوی نسبی بوده و هیچگاه ممکن نیست برای بهداشت یکی از آنها چندین هزار تومان خرج نموده و در مورد دیگری از پرداخت حداقل مخارج خودداری کند دولت نیز همین حال را دارد فرضاً که یکی از فرزندان او تجاویز بحق دیگری نمود برای جلوگیری از تکرار و نظایر او را مجازات می کند و در صورتیکه معادل مقدار مورد تجاوز داشته باشد از او احد به زیان دیده می پردازد اما هرگاه فرزند متجاوز تمام مورد تجاوز را بیهوده از بین برده بود آیا چنانچه نود هزار ریال بابت بدل او رازندانی نمود چنین اقدام غیر از مضاعف شدن خسارت وارده و بالاخره تقلیل سرمایه او و بالنتیجه توجه این خسارت دوم به سایر فرزندان حتی فرزندان زیان دیده ثمره دیگری دارد. البته خیر

مثلاً یکنفر با دادن چک بی محل صد هزار تومان کلاه دیگری را برداشته و محکوم به مجازات و پرداخت ۱۱۰ هزار تومان اصل و هزینه و خسارت شد و واقعاً محکوم دارائی نداشته باشد. دولت مکلف است ۱۰ سال او را زندان نگهداشته و نه هزار تومان دیگر به سرمایه خود لطمه وارد سازد و اما اقدام به چنین امری غیر از دفع فاسد به افسد - نتیجه دیگری دارد و حتی بقدر یک هزارم زیان مادی فایده و اثر اجتماعی و انتظامی دارد البته خیر برای اینکه با اجرای مجازات اصلی دولت قدرت حاکمه خود را اعمال نموده ولی هیچ وظیفه و تکلیف ندارد کفاره اشتباه شاکی را که پول خود را به یک آدم بی اعتبار و مفلس داده است بدهد. و مطابق ماده ۱ اضافی به آئین دادرسی کیفری با عطف ماده ۱۰ قانون تسریع محاکمات محروم نمودن محکوم از دادخواست اعسار صحیح نبوده. بلکه عبارت ساده مرقوم همردیف ساده ۱۰ و استفاده از ماده ۶ قانون تسریع محاکمات است

مختصری از تاریخچه قانون اعسار مصوب ۱۳۱۳

گرچه توضیحات فوق روشن ساخت که تفسیر ماده ۱ قانون آئین دادرسی کیفری بویژه در مورد حقوق شاکی خصوصی یا روح قانون موافق نبوده و برخلاف مصراحت مواد مربوطه است. مع هذا مختصری از تاریخچه قانون افلاس و تبدیل آن به قانون اعسار ذیلا استخراج میشود.

۱ - مبتای قانون افلاس از احکام اسلام ریشه گرفته برای آنکه مفلس در اسان خداوند است و در چنان صورتی مطالبه از او جایز نیست. نهایت اجرای این حکم قبل از انحلال دادگستری قانون خاص نداشته و در چنین موردی طبق مواد ۷۳۷ الی ۷۴۹ قانون اصول محاکمات حقوقی مصوب ذیقعد ۱۳۲۹ عمل نموده و برای اثبات افلاس و استفاده از احکام شرع اسلام دادخواست علیحده و تشریفات خاصی نبود.

تبصره - ناگفته نماند مقررات فوق هیوز هم باعتبار خود باقی است - ش ۱ ساده

۲ - بعد از تشکیلات جدید برای استفاده مقررات فوق قانون مخصوصی بنام قانون افلاس تصویب گردیده که سرجمع رسیدگی داده گاه بخش و نحوه رسیدگی مانند دعوی ورشکسته گی بود یعنی مفلس مکلف بود صورت دیون و دارائی و مطالبات خود را بداد گاه

بخش داده - دادگاه یک نفر مدیر تصفیه و در صورت لزوم عصر ناظر انتخاب نموده مدیر تصفیه با فروش دارائی مفلس - وجوه حاصله را بین طلبکاران تقسیم می نمود که خود این جانب چندین دفعه مدیر تصفیه شده و عمل نموده ام

۳ - نظر باینکه عده از قانون مزبور سوء استفاده نموده و هنوز هم دفاتر اسناد رسمی و تنظیم اسناد رسمی رایج نشد و اتفاق سی افتاد یک نفر به مجرد محکومیت یا صدور اجرائیه دادخواست افلاس داده و با معرفی دارائی خود - چند نفر طلبکار غیر واقعی معرفی نموده و طوری صحنه سازی می کرد که طلبکار واقعی بمقدار هزینه و خسارت محاکمه عایدش نمیشود - از این جهت مرحوم صدرا لاشراف وزیر دادگستری وقت با لغو قانون افلاس - قانون اعسار را پیشنهاد فرموده که با توجه به ماده ۸ قانون مزبور که فعلا ماده ۹۹۹ جایگزین آن شده هم از اصول و معانی حقوقی (نافی را نفی کافی است) پیروی وهم ثبوت اعسار را مسقط و مانع حق طلبکار ندانسته و مقرر داشته . در صورتیکه ثابت شود مدعی اعسار در تاریخ تقدیم دادخواست اعسار دارائی داشته و مخفی نموده قابل تعقیب کیفری دانسته در صورتیکه بعداً هم مدعی اعسار تمکن حاصل کند باید دین خود را بپردازد . مواد ۳ و ۳۱ قانون اعسار مصوب ۱۳۱۳ .

تبصره - با اشاره به ماده ۲۴ قانون اعسار صحیح است که مواد ۸ و ۹ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ قانون اعسار ضمن مواد ۹۳۳ الی ۹۰۹ قانون آئین دادرسی مدنی نسخ شده اما برابر ماده ۲۴ مقررات مواد مزبور در مورد اعسار از محکوم به قابل رعایت است . کما آنکه مقررات مواد ۲۴ و یک سلسله از فصل ششم قانون و بعقیده ۲۹ که در قانون افلاس نسخ شده بود . در قانون اعسار نیز منسوخ گردیده . ولی سلاخه میشود که مواد ۷۳۷ الی ۷۴۹ با اعتبار خود باقی مانده بعلاوه آنکه با توجه به تاریخ تصویب قانون آئین دادرسی مدنی (شهریور ۱۳۱۸) تمام باب ششم اعاده اعتبار نموده و اجرای احکام شرح اسلام (مفلس در اسان خدا است) و مواد ۷۳۷ الی ۷۴۳ قانون و ذیقعه ۲۹ به قوت خود باقی مانده و بالاخره باید امتناع او از ادای دین ثابت شود تا زندانی شود و الافلا .

تبصره ۳ - علاوه از تصرحات قانونی - اساساً زندانی نمودن افراد یعنی سلب آزادی از اصول وقواعد غیر قابل احتراز سرچشمه گرفته و چون رعایت حریت و آزادی افراد اصل است از این جهت هر گونه اقدام و عملی مخالف اصل مزبور محتاج نص و اجازه ضریح است و ماده ۱ - اضافی به قانون آئین دادرسی کیفری بهیچوجه ناسخ اصل مزبوره نبوده بلکه مؤید آنست .

تبصره ۴ - با فرض که ماده مزبور به نحو صریحی مدیون را محروم نموده بود در این فرض معلوم نیست که مقررات مزبور بر قانون آئین دادرسی مدنی تفوق داشته و امکان آن بود گفته شود - کسی که با استقراض و قبول دین حق دارد در صورت اعسار قانونی (افلاس معنوی) دادخواست داده و از آزادی بهره مند شود ولی کسی که غیر منتظره محکوم به پرداخت وجهی گردیده است که شاید چیزی نگرفته و محکوم به حکم قانون است نه محکوم به سبب دین واقعی حق ندارد در صورت عدم تمکن از آزادی بهره مند شود .

۴ - با فراغت از سباحث ثلاثه و تبصره های آن - اینک عبارت ماده ۱ قانون اضافی

به آئین دادرسی کیفری را ذیلاً استخراج ننمایید. (در صورتیکه مال معرفی کرده و دسترسی به آن نباشد). با توجه به عبارت ماده ۵۵ قانون تسریع و عین عبارت ماده ۴۳ قانون مصوب ۱۳۲۹ (هرگاه مدیون قادر برای دین خود باشد ولی استناع از ادای دین نماید و استیفای دین از مال او ممکن نباشد) و باز عبارت ماده ۶۰ قانون تسریع محاکمات نقل میشود (در صورتیکه محکوم علیه مدعی اعسار باشد) اتفاقاً از توجه به عبارت هر سه ماده استنباط میشود قانونگذار فرقی برای محکومیت و ثبوت دین نگذاشته و اعم است که دین بوسیله سند رسمی و مدیون دارائی نداشته و در معرض سلب آزادی واقع شود - حق دارد اعلام اعسار نموده و از بازداشت مصون است.

تبصره ۱ - با توجه به عبارت ماده ۳۳ قانون اعسار و ۶۹ قانون آئین دادرسی مدنی بررسی آید. چون مدون قانون اعسار علاوه از شخصیت قضائی نیز فقیه و مجتهد بوده دواصل حقوقی را رعایت فرموده اول آنکه از مدعی اعسار دلیل و شهادت نامه منفی نخواستند بلکه اصل شهادت بر نفی را سراعات فرموده دستور داده شهود وضع مدعی اعسار و جهات اربعة را که آثار عینی میتواند داشته باشد شهادت دهند دوم بنا باصل مندرج در ماده ۳ قانون آئین دادرسی مدنی - مدعی اعسار از لحاظ فرم مدعی است در معنی مدعی علیه اعسار مدعی است - بهمین جهت دستور داده به خواننده اعسار اخطار شود - در روز جلسه دلایل خود را بر ملائت اقامه نموده - و دارائی مدعی اعسار را معرفی کند و الا مانند سایر دعاوی که اثبات دعوی عهده خواهان و خواننده غیر از انکار تکلیفی ندارد و در نحوه رسیدگی بدعوی اعسار اصول حقوقی ملحوظ شده قسمت اخیر ماده ۶۹ (حکم اعسار حضوری است) نیز سؤید آنست که قانونگذار دست قاضی را باز گذارده اعم از اینکه خواننده حاضر شد یا نشد خود رسیدگی نموده و چنانچه دارائی معرفی نشد و معلوم گردید. مدیون مستنعم نیست - نامبرده را موقتاً فقط از بازداشت معاف می نماید بدون اینکه حق دائن از بین برود .

ه - اما اینکه گفته شود - حکم داد گاههای کیفری بر محکومیت متهم پرداخت حقوق شاکی خصوصی با احکام محاکم مدنی یا اجرائیه ثبتی تفاوت دارد ابدأ چنین تفاوتی نیست. زیرا احکام محاکم جزا نسبت به حق شاکی خصوصی همان آثار خصوصی احکام محاکم مدنی را داشته و قانون به شاکی خصوصی حق داده با اعلام جرم - حق دارد تا جلسه اول محاکمه در داد گاه جنحه و جلسه مقدماتی در دیوان جنائی طلب خود را از داد گاههای مزبور بخواهد. در صورتیکه نتوانست در فرصت ها بداد گاه کیفری مراجعه کند بداد گاه حقوق مراجعه نماید - بنا بر این اعطاء حق اضافه فنی به خواهان خصوصی دعاوی کیفری به چه وجهه لازم آن نیست. گفته شود مدیون محکوم عیه حکم جزائی با محکوم داد گاههای مدنی فرق داشته و چنانچه دارائی نداشته حتماً بایده سال از حق آزادی محروم گردد - کما اینکه با توجه به سؤال زیر - خلاف این استنباط روشن میشود - چه

فرض شود - یکنفر به حکم داد گاه جنحه محکوم به دو سال حبس تأدیبی گردیده و نیز در مقابل دادخواست ضرر و زیان محکوم به پرداخت ۱۰ هزار تومان گردیده و حکم صادره در تمام مراحل قطعی شد - تبیل ز اجرای حکم فوت نمود - آیا از فوت او فقط اثر محکومیت

کیفری از بین می‌رود یا محکومیت مدنی او هم از بین رفته - و محکوم له حق اجرای حکم خود و استفاده از سائرک او را ندارد. قطعاً جواب سؤال معلوم بوده و سائرک و ورثه در مقابل حکم مزبور ملزم به اداء دین بوده و فوت دین خصوصی محکوم را از بین نمی‌برد اما هرگاه ساده اصلاح آئین دادرسی کیفری اینطور تفسیر شود که محکوم علیه خودش در مقابل حکم محکوم بوده - و حق تقدیم دادخواست اعسار ندارد - این تفسیر تازه به زیان شاکی خصوصی نیز می‌باشد - برای اینکه حق او از بین می‌رود - زندانی نمودن محکوم علیه جزائی که برای شاکی خصوصی تدارک حق نمی‌کند فرضاً بجای ۵ سال . ۵ سال در زندان نگهداری شود - . بنابراین تفسیری که از ماده مزبور شده که محکوم علیه نسبت به حق شاکی خصوصی و محکومیت‌های کیفری حق تقدیم دادخواست اعسار ندارد مخالف روح قانون و تازه به زیان خزانه دولت - و زیان شاکی هم می‌باشد .

بقیه این بحث را به مقالات آینده محول مینماید .

